



«فهم فلسفی مهم است نه فلسفه»

علاءالدین ملک اف¹

یقین از محیط زندگی حاصل می‌شود. هر چه در جهان خارج نگاه می‌کنیم، بر یقین افزوده و یا کاهش می‌دهد. انسان محیط به واقع نیست. هر انسانی از باب ذهنیت خود چیزهایی ساخته است، و به آنها باور دارد. از این رو واکاوی اندیشه‌ها و استغراق در دانش‌ها در همه ادوار زندگی امری ضروری است. ولی فلسفه بدون ابزار قویم عقلانی (مثل ریاضیات و هندسه) خطرناک است.

فرقی بین فلسفه‌های جدید و قدیم در تفکر فلسفی وجود ندارد. هر دو نوع فلسفه قابل جمع در تحت یک تعریف جامع امکان‌پذیر است. در یک جمع‌بندی کلی به این نتیجه می‌توان رسید که بشر از کهنترین دوره‌های حیات خود بر روی کره زمین یا باور به صانعی برای جهان داشت و یا اینکه حرکت جهان خودکار و مکانیکی تصور می‌کرد.

التقاط اندیشه‌های یونانی با افکار اسلامی موجب بحران فکری و هویتی در توده‌های مسلمان شده است. از این رو سرچشمه بسیاری از مباحث فلسفه‌های مشاء، اشراق و حکمت متعالیه یکی است. البته این سرچشمه هم خشک است زیرا آبی از این منبع نمی‌جوشد.

تفکرات فلسفه صدرایی فاقد ثمره و دست‌آورد است. این فلسفه فلسفه‌ای عقیم است. علامتش تاریخ‌مندی است. از حیث ثمره داشتن به حکمت مشاء بیشتر می‌توان اعتماد کرد تا حکمت متعالیه. زیرا در مشاء دو ویژگی وجود دارد: 1- اشیاء را مخلوق از عدم می‌داند. 2- تشکیکی بودن وجود را نمی‌پذیرد. بر فرض هم قائل به تشکیک باشیم و بگوییم مابه‌الاشتراک در وجود عین مابه‌الامتياز است، مابه‌الاشتراک در مابه‌الامتيازها محو خواهد شد. چون حکم جنس را دارد. و جنس به عنوان جنس یک حقیقت مبهم است و وجود خارجی ندارد. بر این اساس تشکیک در واقعیات را معقول نیست. چون تشکیک حکم ظاهری و اعتباری است و تشکیک در واقعیات معنی ندارد.

مشکل دیگر فلسفه صدرایی این است که قائل به کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است. در حالی که این اصلاً نامعقول و ناممکن است. چون پرسش این است که چگونه کثیر از واحد صادر شد؟ و ماهیات از کجا به وجود آمدند و تکثر یافتند؟ کثرت بدون دخالت علت فاعلی از کجا به وجود آمده است؟ و تنزل رتبه از چیست؟ و علت العلل چه سنخیتی با معلول نخستین دارد و این سنخیت را معلول نخستین با علت العلل از کجا به دست آورده است.

¹ - دکترای فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

از این حیث قبول قاعده‌الواحد نیز سخت است. چون لازمه‌اش این است که نظام طولی به عدم قدرت باری منجر می‌شود. طرح عقول عرضیه و عقول طولیه و نفوس ناطقه و استدلال به اینکه خدا علم به جزئیات ندارد. خلاف صریح تصور درست از خداست. (یا با عقل سلیم و یا با استناد به قرآن).

حکماء جهات را اعتباری می‌دانند و پیدایش صادر اول از مبدأ صدور سه جهت و نسبت را در پی دارد: نسبت صادر اول به مبدأ صدور و نسبت صادر اول به خودش و نسبت صادر اول به ماهیت. این تعدد جهات تا عقل عاشر ادامه دارد. اشکال این است که وجود اعتباری ذهنی چگونه می‌تواند سبب امر تکوینی خارجی باشد؟ از نظر حکما جهت ذات، جهت ماهیت و جهت نسبت سه جهت است با توجه به جهت مبدأ علت العلل عقل دوم را ایجاد کرد و با توجه به خودش عقل فلکی را ایجاد نمود و با توجه به ماهیتش جسم فلک اول را به وجود آورد. همه اینها «من درآوردیهایی» بیش نیست. چون اعتبار نسبت، منشأ پیدایش یک پدیده نمی‌شود.

به توحید واقعی فقط از راه فهم قرآن می‌توان دست پیدا کرد. از این رو نباید فهم فلسفی را در مقابل آن قرار داد. چون نیروی اولی محیطی و دومی محاطی است. از آنجا که عالم غیب مطلق است. و بدون اذن مالک اصلی هستی نمی‌توان به این جهان وارد شد، لازم است از انسان‌های مأذون حقایق جهان را فراگرفت.